

تحول آفرینی قرآن کریم



مهین حاجی زاده*

رقیه صادقی نیری**

چکیده

پدیده «معنی» از قدیمی ترین پدیده های اندیشه بشری در تمدن های مختلف به شمار می رود. در واقع بررسی درباره «معنی» از هنگامی شروع شد که بشر درباره زبان به آگاهی هایی دست یافت. اساساً اصطلاح معنی شناسی برای نخستین بار به تحول و تکامل معنی در طول زمان اطلاق گردیده است و تحول معنایی یکی از جنبه های تحول زبانی بوده و حوزه آن واژگان و معانی آن هاست. معانی و مدلولات واژگان در یک حالت مستقر نبوده، بلکه دائماً در حال تغییر و تحول هستند. مقاله حاضر در صدد است تا این تحول معنایی را در واژگان قرآن بررسی کند و نشان دهد که چگونه واژگان قرآنی از یک مدلول حسی به مدلول انتزاعی تحول یافته اند. و این که قرآن به عنوان کتاب دین ماندگار، در همه موارد به خصوص در بیان مفاهیم و مدلولات از روش گزینش احسن بهره برده است.

کلید واژه ها: معنی، تحول معنایی، قرآن، مدلول حسی، مدلول انتزاعی.

* دکترای علوم قرآنی و استادیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.

** دکترای علوم قرآنی و استادیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.

مقدمه

تغییر معنی جزئی از تحول زبان است که بخش‌های عمده زبان، یعنی: آواها، صرف، نحو و واژگان را شامل می‌شود. قانون حاکم بر زبان این است که دچار تغییر و تحول شود و از آن جا که الفاظ بیانگر افکار و اندیشه‌ها هستند، بدون شک با تحول و تغییر اندیشه‌ها و با متأثر شدن از عوامل تغییر، دچار تغییر و تحول می‌شوند. تغییرات و تحولاتی که در پیکره نظام زبانی انجام می‌گیرد، تدریجی و پیچیده بوده و قابل پیش بینی نیست. و با توجه به این که روابط معنایی در زبان تابع معیار قرارداد است، این تحولات و تغییرات نیز اجتناب ناپذیر است. و از آن جایی که زبان انعکاسی از تمامی عناصر و عوامل جامعه است، جامعه نیز - چه به صورت مثبت و چه به صورت منفی - در زبان تاثیر می‌گذارد.

واضع اول، لفظی را در معنای خاصی به کار می‌برد، سپس این معنا متناسب با تغییرات و تحولات زندگی و با گذشت آیام دچار تغییر می‌شود یا معنای آن عمومی‌تر و گسترده‌تر و یا محدودتر و خاص‌تر می‌شود. گاهی هم به معنای دیگری انتقال می‌یابد و یا این که یک لفظ برحسب مقتضیات در معانی مختلفی به کار برده می‌شود که این معانی نیز به تدریج یکی پس از دیگری کنار گذاشته شده و معانی جدیدتری بوجود می‌آیند و یا معانی قدیمی مجدداً احیاء می‌شوند و یا این که خود الفاظ فانی شده یا دچار تحریف می‌گردد. و حالت دیگری نیز وجود دارد و آن این که واژه با حفظ پیوستگی بین دو معنا از مدلول حسی به مدلول انتزاعی تحول می‌یابد. به بیان دیگر معنای تحول یافته یک واژه بی ارتباط با معنای نخستین آن که یک مدلول حسی بوده است، نمی‌باشد.

به دلیل همین تحولات معنایی، معنای برخی واژگان در عرف قرآن متفاوت از معنای رایج آن در میان عرب زبانان است، آنچه روشن است و هیچ گونه تردیدی برنمی‌تابد، این که قرآن کریم برخی از واژه‌های به کار رفته در ادب جاهلی را به لحاظ محتوی، کاملاً دگرگون کرده و محتوایی نو و معنایی دیگر بدان بخشیده که بی ارتباط با معنای نخستین آن نمی‌باشد. در مقاله حاضر به چند مورد از این واژه‌ها اشاره خواهد شد.

عوامل تغییر معنی

تغییری که بر ساختار زبان حاکم می‌شود، در صورتی به وقوع می‌پیوندد که عوامل عینی و ذاتی خاصی فراهم باشد که عناصر زبانی را به تغییر در معانی و دلالت‌ها نشان سوق دهد. معنا‌شناسان عوامل مختلفی را برای تغییر و تحول معنا ذکر می‌کنند که موارد زیر از آن جمله است:

۱. عامل اجتماعی - فرهنگی: گاهی به علت تحولات اجتماعی و فرهنگی و رشد عقلی انسان‌ها، به تدریج دلالت حسی واژه‌ها به دلالت انتزاعی انتقال می‌یابد، کم‌کم دلالت حسی کم‌رنگ شده و از بین می‌رود و گاهی نیز دلالت حسی برای مدتی در کنار دلالت انتزاعی باقی می‌ماند.^۱ در این خصوص گاهی دلالت واژه، محدودتر می‌شود و از معنایی عام در معنایی خاص استعمال می‌شود و گاهی نیز عکس این مساله رخ می‌دهد و معنایی از حالت اختصاص به حالت عمومیت انتقال می‌یابد، تحول اجتماعی - فرهنگی در زبان عربی با آمدن اسلام و نفوذ فرهنگ جدید به وقوع پیوست.

۲. عامل روانی: گاهی از لحاظ روانی و عاطفی، تعدادی از واژه‌ها خوش آیند اهل آن زبان نیست و به این دلیل به تدریج این واژه‌ها به کناری گذاشته می‌شوند و واژه‌هایی روی کار می‌آیند که با ذوق و طبع اهل آن زبان سازگاری داشته باشند.

۳. عامل زبانی: گاهی در درون زبان شکاف‌های واژگانی بوجود می‌آید و لفظی نیز یافت نمی‌شود که بیانگر دلالت جدید باشد. بنابراین زبان‌شناسان برای پر کردن شکاف به وام‌گیری زبانی یا اشتقاق متوسل می‌شوند و گاهی نیز یک جامعه زبانی به مجاز روی می‌آورد و الفاظ را در معانی غیر حقیقی آن‌ها بکار می‌برد و این چنین الفاظ، دلالت‌های جدیدی می‌یابند و انتقال از یک حوزه معنایی به حوزه دیگری صورت می‌گیرد.

۴. نیاز: پدیدار شدن وسایل و ابزارهای جدید، اکتشافات و اختراعات، نیاز انسان را به واژه‌های جدید ایجاد می‌کنند. این نیاز موجب می‌شود که مجامع علمی و فرهنگستان‌های زبان به واژه‌سازی روی آورند. نکته‌ای که در وضع لغات جدید مد نظر قرار می‌گیرد، مراجعه به لغات قدیمی و استفاده از مشابهت‌های بین مدلولات و سرانجام وضع واژه‌های

جدید برای معانی و مفاهیم جدید است. یکی از دانشمندان علم لغت به نام ولدان می گوید: در اختراعات و اکتشافات جدید ما الفاظ قدیمی را برای معانی جدید استفاده می کنیم و از این رو معانی دستخوش تغییر می شود.^۲

اشکال تغییر معنی

پژوهشگران،^۳ انواع تحول و تغییر معنی را در امور زیر خلاصه می کنند:

۱. تخصیص دلالت: تخصیص دلالت یا تغییر معنی از عام به خاص، یعنی آن که دلالت واژه ای از معنای کلی و عام در معنای جزئی و خاص به کار می رود و دایره کاربرد آن محدود می شود. به عنوان مثال واژه «فاکهة» در زبان عربی که از معنای آن «الثمار کلها» = همه میوه ها» بود، بعدها برای دلالت بر انواع خاصی از میوه ها مثل سیب، موز، انجیر و غیره به کار رفت.

۲. تعمیم دلالت: تعمیم دلالت یا تغییر معنا از خاص به عام بر عکس تخصیص است. یعنی: دلالت واژه ای از معنای جزئی در کلی استعمال می شود، و حوزه کاربرد آن گسترده تر از قبل می شود. مثل واژه «الورد» که قبلاً به معنای گل سرخ بود ولی امروز بر انواع مختلف گل ها اطلاق می شود.

۳. تغییر تنزلی معنی: و آن بدین صورت است که برخی از الفاظ از معانی شریف و زیبا و والای خود در جامعه به معنای تحقیرآمیز و بی ارزش و مبتذل منتقل شوند. به عنوان مثال واژه «لباس» نزد عراقی ها از آن معنای زیبا و متعالی خود به معنای مبتذل و بی ارزشی که پوشش عورت است، انتقال پیدا کرد.

۴. تغییر از معنای مبتذل به معنای رفیع - ارتفاع دلالت - : یعنی: انتقال لفظ از معنای پست و ضعیف به معنای زیبا و قوی و نزدیک به ذوق شریف و رفیع انسان. به عنوان مثال واژه «بیت» قبلاً به مسکنی اطلاق می شد که از «پر و مو» ساخته شده بود، ولی بعدها جایگاه و شأن این واژه بالا رفت و اکنون بر خانه های بزرگی اطلاق می شود که امروزه در شهرها وجود دارد.

۵. تغییر حوزه کاربرد (مجاز): و آن با انتقال دلالت از حوزه حقیقی به حوزه مجازی

صورت می‌گیرد. به عنوان مثال واژه «رسول» در ابتدا بر شخصی اطلاق می‌شد که برای انجام رسالت و وظیفه مهمی فرستاده می‌شد. سپس حوزه کاربرد معنایی این لفظ تغییر کرد و بر شخص پیامبر اکرم (ص) اطلاق گردید.

تحول آفرینی قرآن در واژگان عربی

برخی زبان‌شناسان معتقدند که اساساً اصطلاح معنی‌شناسی برای نخستین بار به تحول و تکامل معنا در طول زمان اطلاق گردیده است.^۴ حوزه‌های تحول معنایی را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

الف: حوزه‌های بنیادین که نمایانگر اصل حسی و نخستین دلالت است. ب: حوزه‌های حسی که شامل تغییر بین محسوسات از طریق تخصیص، تعمیم و نقل است. ج: حوزه ذهنی که دلالت حسی از خلال گونه‌های متنوعی از جمله مجاز به حوزه ذهنی می‌رسد.^۵ تقریباً همه پژوهشگران متفق القول اند که شکل‌گیری و پیدایش معانی با محسوسات آغاز شده، سپس با پیشرفت و تکامل عقل بشری به دلالت‌های انتزاعی انتقال یافته است. پس هر چه تفکر عقلانی در انسان ارتقاء یابد و گسترده‌تر شود، تمایل او به استخراج و آفرینش دلالت‌های انتزاعی و کاربرد بیشتر آن‌ها افزایش می‌یابد. این پدیده در انتقال معنا، جزئی از مجاز به شمار می‌رود، اما نه از گونه مجاز ادبی یا بلاغی که ادباء بکار می‌برند. چرا که این گونه مجاز باعث ایجاد شگفتی و غرابت در ذهن شنونده نمی‌شود. پس هدف، برانگیختن عاطفه یا ایجاد انفعال در وجود انسان نیست. بلکه هدف به کارگیری آن برای بیان مسائل عقلی و معانی انتزاعی است و از این رو مرحله تاریخی متمایزی برای تحول معنا محسوب می‌شود.

همان‌طور که اشاره شد واژگان قرآنی در حوزه مفاهیم پایه دینی، ابتدا مدلول حسی داشته و پس از آن مدلول انتزاعی یافته‌اند. قرآن با برگرفتن چنین شیوه‌ای در حقیقت به یک پرسش در فلسفه دینی و زبان دین پاسخ داده است که زبان قرآن، زبانی عرفی است. و تحول معنایی از مدلول حسی تا مدلول انتزاعی موجب نشده است که ویژگی عرفی بودن آن ستانده شود. به نمونه‌هایی از این واژگان در ذیل اشاره می‌شود:

۱. تسبیح: تسبیح از ریشه «سَبَّحَ» به معنای شنا است. شنایی با حرکت در ژرفای آب و دور شدن از دیدها. سَبَّحَ مصدرٌ كَالسَّبَّاحَةِ: سَبَّحَ السَّابِحُ فِي الْمَاءِ. ۶ السَّبَّاحُ وَالسَّبَّاحَةُ: الْعَوْمُ فِي الْمَاءِ. ۷ پس مدلول حسی تسبیح، سباحه به معنای شناوری است. محققان ادب عربی ضمن تایید این ریشه لغوی «سَبَّحَ» معتقدند: آنگاه در تطور زبانی، این واژه در دور شدن و دوری‌ها استعمال شده است تا به آن جا که به شناگری که دور می‌شده و اسب تازی که از دیده‌ها فراتر می‌رفته است، «سَابِح» اطلاق می‌کردند. به ستارگان هم «السَّابِحَاتُ» گفته می‌شود، چون در فلک خود در حرکتند، چنان که شناگر در آب شناور است. ۸ پیوند این دو معنا نیز روشن است چون «عوم» در معنای شناگری در ژرفای آب و از چشم دور شدن است. ۹ از این رو روشن است که معنای دوم با عنایت به معنای اول می‌باشد.

در آیات متعددی به تسبیح موجودات - اعم از انسان به منزله موجود با شعور و یا دیگر موجودات که از قوه شعور به معنای انسانی بی‌بهره‌اند - اشاره شده است. به هر حال، این معنی تطور یافته و در هر آنچه از دیده به دور و فراتر از تصور است، استعمال شده است و ظاهراً استعمال آن در تنزیه ذات خداوند نیز با توجه به این نکته بوده است. پس مرکزیت معنا در تسبیح، حرکت و با شتاب به سوی مقصدی رفتن است. و مدلول حسی آیاتی که بر تسبیح همه موجودات و از جمله انسان‌ها اشاره دارند، این است که همگی با شتاب رو به سوی خداوند دارند. اما این حرکت جمعی و شناگری با نوعی تسبیح به معنای انتزاعی آن یعنی منزّه نمودن ذات حق از هر آنچه که شایسته ذات او نیست، همراه می‌گردد.

اکنون به یکی از آیات الهی در این زمینه بنگریم؛ در سوره انبیا آمده است:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (الأنبياء، ۲۱/۳۳)؛

اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است، هر کدام از این دو در مدار [معین] شناورند.

مفسران بر این باورند که در این آیه «تسبیح» به معنای «جری» و «گذر شتابان» است. ۱۰ تسبیح آنگاه که درباره بخش‌هایی از هستی و جمادات به کار رود، غالباً مفسران به

معنای «تنزیه» گرفته‌اند و این تنزیه را تکوینی تلقی کرده‌اند. اما در اطلاق آن به انسان‌ها مفهوم تنزیه کاملاً روشن است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَذْكُرُ رِيكَ كَثِيرًا وَسَبِّحُ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» (آل عمران، ۴۱/۳)؛ و پروردگارت را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامدادان [او را] تسبیح گوی. بنابراین، معنای تسبیح و مشتقات آن بی ارتباط با مفهوم پیشین آن نیست. اما باید اذعان کرد که قرآن کریم بر مفهوم تسبیح اعتلاء و والایی عظیم بخشیده و محتوایی دیگرسان بدان عطا کرده است.

۲. نفاق و منافق: واژگان «منافق» و «نفاق» و مشتقات آن در قرآن کریم کاربردی راهگشا و تنبه آفرین دارد. قرآن با این واژه و مشتقات آن از کسانی سخن می‌گوید که با تلون و آرایه‌های گوناگون، همواره در کار گسستن پیوند و شکستن قدرت حق و جریان رو به رشد اسلامی بوده‌اند.

واژگان «نفاق» و «منافق» ظاهراً در ادب جاهلی کاربرد داشته است. برخی از واژه‌شناسان بر این باورند که این واژه در ادب عربی در این معانی استعمال شده است: گسترش داد و ستد، مرگ، سوارخ‌ها و نقب‌های زیرزمینی.^{۱۱} با توجه به حوزه مفهومی منافق در قرآن که به شخصی اطلاق می‌شود که به ظاهر اسلام آورده ولی در باطن به آن اعتقادی ندارد، مدلول حسی این ویژگی، به لانه نوعی موش صحرائی برمی‌گردد که دارای دو سوراخ است که از راهی وارد و از راه دیگر خارج می‌شود.^{۱۲} وجه شبه مدلول انتزاعی منافق با مدلول حسی آن، این است که «نافق فی الدین» یعنی: کفرش را پنهان ساخته و ایمانش را آشکار می‌کند.^{۱۳}

آیه زیر به زیبایی احوال منافقان را به تصویر کشیده است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (النساء، ۱۴۲/۴)؛ منافقان با خدا نیرنگ میکنند، و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد، و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند، با مردم ریا می‌کنند خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند.

۳. قنوت: یکی از واژه‌های زیبای قرآن واژه «قنوت» است. اصل معنای قنوت، قیام (ایستادن) است. در کتاب «العین» آمده است: قنتوا لله، أي: أطاعوه و منه القنوت أي الطاعة و القنوتُ الدعا في آخر الوتر قائماً و قوله: «هُوَ قَانِتٌ أَنْاءَ اللَّيْلِ» (الزمر، ۹/۳۹) هو

الدعا قیاماًها هنا. ^{۱۴} به گفته مصطفوی اصل درباره قنوت، خضوع همراه با اطاعت است و خضوع هم سوی تسلیم است. و طاعت: عمل به وظیفه، همراه با رغبت و تسلیم و خضوع. اما در قنوت خضوع شدیدتر است. ^{۱۵} برخی مفسران گفته اند: قنوت التزام به طاعت و خضوع برای خداست. ^{۱۶} قیام به طاعت و استواری در راه دین و خویشتن داری در برابر معصیت نیز قنوت دانسته شده است. ^{۱۷}

مدلول حسی این واژه، همان قیام است که در معنای انتزاعی آن نیز نهفته است؛ چرا که معنای انتزاعی آن عبارت است از انقیاد عبد در برابر خداوند و خضوع و احساس عبودیت محض در مقابل الله. و قنوت با این معنی اصطلاحی است که قرآن آن را پی نهاده است، که البته بی ارتباط با معنای قیام نیست چرا که انقیاد و خضوع همواره توأم با قیام آن هم به صورت طولانی می باشد. این معنی برای انسان از باب غلبه است و گرنه همه هستی در قانتون «البقرة، ۲/۱۱۶»؛ او منزه است، بلکه هر چه در آسمان ها و زمین است، از آن اوست، و همه فرمانپذیر اویند. و بدین سان این واژه نیز اگر ساخته و پرداخته قرآن نباشد، تطور یافته و کمال گرفته قرآن کریم است.

۴. نبط: معنای حسی کلمه «نبط» استخراج آب از چاه است. ^{۱۸} که سپس طی تحولات معنایی به معنای انتزاعی استنباط آرای علمی، اجتهاد در مسائل فقهی و سوال از احکام شرعی تبدیل شده است. آیه زیر گواهی بر آن است: «لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (النساء، ۴/۸۳)؛ قطعاً از میان آنان کسانی اند [درست و نادرست] آن را دریابند.

استنباط در این آیه به معنای سوال و تحقیق است. و بدون شک این معنای انتزاعی بی ارتباط با معنای حسی آن استخراج آب از چاه نیست. گویی که سوال وسیله ای است برای استخراج علم از عالم.

۵. غفر: اصل معنای کلمه «غفر»، «ستر و پوشاندن» است. ^{۱۹} که معنای حسی آن محسوب می شود. این واژه، با ظهور اسلام به معنای بخشش و چشم پوشی از گناهان تحول یافته است. «نَبِيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الحجر، ۱۵/۴۹)؛ به بندگاه من خبرده که منم آمرزنده ی مهربان.

ابو حاتم رازی در معنای «غفور» آورده است: مغفرة، به معنای پوشاندن است. گویا خداوند متعال آنگاه که از بندگاه راضی باشد، گناه آن‌ها را می‌پوشاند و برای مخلوقات آشکار نمی‌سازد. ۲۰

۶. شریعت: اصل معنای «شریعت» آبشخور بوده هر چند، گاهی به خود آب هم اطلاق می‌شود. ۲۱ قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (الجاثية، ۴۵/۱۸)؛ سپس تو را در طریقه‌ای آئینی از امر [خداست] نهادیم، پس آن را پیروی کن و هوس‌های کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکن.

نسبت شریعت خداوند و دینی که برای آسمان‌ها فرستاده است با آبشخوری که مخلوقات از آن سیراب می‌شوند، آن است که هر کس وارد آن گردد، سیراب شده و پاک می‌شود. و متشرع کسی است که بهره‌فراوانی از این آب می‌گیرد. خداوند هم نماز و روزه و حج و... را آبشخور یا شریعت نامیده است. ۲۱

۷. صلاة: واژه «صلاة» از «صلی اللحم یصلیه صلیاً» گرفته شده است. یعنی: گوشت را پخت و کباب کرد و «أصلاً» به معنای آتش است. ۲۲ راغب در مفردات آورده است که اصل «صلاة» از «صلی» است. لذا وقتی گفته می‌شود «صلی الرجل» یعنی: با این عبارت آتش برافروخته را از خود دور کرد. ۲۳

قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (البقرة، ۴۳/۲)؛ نماز را برپا دارید و زکات را بدهید. دلالت انتزاعی این واژه همان عبادت مشهور با آداب و حرکات ویژه است که با عبارت «أقیموا» در قرآن آمده است. پس نماز خوانده نمی‌شود، بلکه اقامه می‌شود گویی نمازگزار با اقامه نماز، آتش و حرارتی را بر می‌افروزد که با آن وجود خویش را گرم و پرحرارت و نورانی می‌سازد.

۸. کنود: «کنود» در اصل به زمینی اطلاق می‌شود که چیزی در آن نروید. قرآن کریم در وصف انسان می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (العدايات، ۶/۱۰۰)؛ انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است.

در این آیه «کنود» به معنای ناسپاس است. چنانکه در موارد پیشین ذکر شد پیوستگی میان معنای حسی این واژه با معنای انتزاعی آن حفظ شده است. چرا که شخص کنود و

ناسپاس به منزله زمینی است که خیر و برکت از آن نرود.

۹. طبع: «طبع» به سکون «با» به معنای «ختم» یا مهر زدن است، و با حرکت (با) به معنای ناپاکی است. و اصل آن زنگاری است که شمشیر را می پوشاند سپس به صورت استعاره درباره گناهان و زشتی ها بکار رفته است. ۲۴ راغب اصفهانی در معنای آن گفته است: طبع عبارت است از تصور چیزی به صورتی خاص. مانند طبع سکه و درهم. به همین اعتبار به «سجیة» - خلق و خوی - طبع و طبیعت گفته می شود. چرا که آن تصور نفس است به صورتی خاص چه از حیث خلقت یا از حیث عادت. هر چند از حیث خلقت غالب تر است. ۲۵

بنابراین، واژه «طبع» بر معانی حسی نقش و تصویر و زنگار دلالت می کند که طی یک تحول معنایی بر معانی انتزاعی چون خلق و خوی و مهر بر قلب کافر دلالت می کند. «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ» (النحل، ۱۶/۱۰۸)؛ آنان کسانی اند که خدا بر دل ها و گوش و دیدگان شان مهر نهاده است.

نتیجه بحث

تحول معنایی یکی از جنبه های تحول زبانی بوده و حوزه آن واژگان و معنای آن هاست. معانی واژگان در یک حالت مستقر نبوده، بلکه دائما در حال تغییر و تحول هستند. و مدلولات و معانی اولیه واژگان حسی بوده که در اثر عوامل مختلف فرهنگی، اجتماعی و زبانی به معانی انتزاعی و معنوی تحول یافته اند. قرآن کریم معجزه دین ماندگار اسلام در بیان و انتقال مفاهیم کلیدی دینی و اخلاقی که مفاهیمی انتزاعی هستند، از مدلول های حسی بهره برده است. بدین سان بسیاری از واژگان کلیدی قرآنی ابتدا یک مدلول حسی داشته اند که در طول زمان با حفظ پیوستگی میان دو معنا به مدلول انتزاعی تحول یافته اند.

١. علم الدلالة «مختار عمر»/٢٣٨؛ علم الدلالة بين النظرية والتطبيق «بختيت عمر»/٥٤-٥٥.
٢. علم الدلالة «مختار عمر»/٢٣٨.
٣. علم الدلالة: دراسة نظرية وتطبيقية «عوض حيدر»/٨٥؛ علم اللغة «سعران»/٢٣٢؛ مباحث في علم اللغة و اللسانيات «عبيدي»/١٨٥؛ علم الدلالة «مختار عمر»/٢٤٣؛ علم اللغة بين القديم والحديث «حامد هلال»/٢٢٧؛ فصول في علم اللغة العالم «رديني»/٢٥٩.
٤. نگاهی تازه به معناشناسی «پالمر»/٣٠.
٥. مبادئ اللسانيات «قدور»/٣٣٨.
٦. العين، ١٥٢/٣.
٧. مقاييس اللغة، ١٢٥/٣.
٨. لسان العرب، ٤٧٠/٢.
٩. تاج العروس، ٤٤٣/٦.
١٠. الميزان، ٢٨٠/١٤؛ التفسير الكبير «رازي»، ١٦٩/٢٢.
١١. التطور الدلالي بن لغة الشعر الجاهلي و لغة القرآن الكريم «خليل أبو عودة»/٢٦٠-٢٦٤.
١٢. لسان العرب، ٣٥٩/١٠.
١٣. القاموس المحيط، ٢٨٦/٣.
١٤. العين، ١٢٩/٥.
١٥. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ٣٢٣/٩.
١٦. المنار، ٣٠٠/٣.
١٧. تفسير القرآن إبن كثير، ١٣٠/٣.
١٨. اساس البلاغة «زمخشري»/٣٨٣.
١٩. تهذيب اللغة «ازهرى»، ١١٢/٨.
٢٠. الزنية في كلمات الاسلاميه «رازي»، ١٩٧/٢.
٢١. تاج العروس، ٣٩٤/٥.
٢٢. همان، ٣١٢/١٠؛ لسان العرب، ٤٦٧/١٤.
٢٣. المفردات، ٢٨٥.
٢٤. لسان العرب، ٢٣٣/٨.
٢٥. المفردات، ٤٤٩.